

به نام خدا

درس روخوانی و روان خوانی قرآن کریم

«استاد عراقی»

تهیه شده توسط مجمع از مهارت آموزان
مربی امور تربیتی با مدیریت آقای احسانی

با مدیریت آقای احسانی

مرداد ۹۹

پارت اول

اگر یک تأملی در قرآن داشته باشیم متوجه می شویم که تقریباً حدود یک سوم قرآن را قصه ها تشکیل می دهند. ۲۴۰ قصه در قرآن وجود دارد، قصه های کونا، بلند و داستان های قرآنی

مقدمه ای بر آشنایی قرآن و علوم قرآنی

در مباحث قرآنی ابتدا پیرامون قرآن و سوره های آن و سپس آیات و بعد از آن سوره های مکی و مدنی و بعد اعجاز آن صحبت می کنیم. سپس داستان های قرآن و زیبایی های آن داستان ها.

کلمه قرآن بیش از ۶۰ بار در قرآن آمده است که تقریباً ۵۰ بار با «ال» یعنی «القرآن» آمده و ۱۳ بار بدون «ال» یعنی «قرآن». واژه قرآن گاه در معانی دیگری نیز به کار رفته است. مانند «والقرآن الفجر» یعنی نماز صبح که این جزء ویژگی نظام های معنایی زبان است؛ یعنی واژگان هر زبان معنای واحدی ندارند بلکه بار معنایی متفاوتی دارند که در همه زبان ها این ویژگی دیده می شود. مثلاً واژه «نجم» که به معنای ستاره است اما یک جا به معنای گیاه خشک به کار رفته است (یعنی در معنای نبات استفاده شده است). «و النجم و الشجر یسجدان» (سوره الرحمن، آیه ۶) در این جا معنای کلمه نجم متفاوت است یعنی: «گیاه و درخت برای خدا سجده می کنند».

کلمه «کفار» که اکثراً به معنای کافرین استفاده می شود ولی یک جا استثنائاً به معنای کشاورزان آمده است. سوره فتح، آیه ۲۹ «یعجب الزّراع» به معنای «باعث شگفتی کشاورزان می شود» زراع به معنای کشاورزان به کار برده شده است. اما در جای دیگر خداوند به جای کلمه «زراع» کلمه «کفار» را به کار برده است. در سوره حدید آیه ۲۰ «کَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ» یعنی «باران باعث شگفتی کشاورزان می شود».

یا مثلاً کلمه «کافرین» غالباً به معنای «کفار» استفاده می شود اما در یک جایی از قرآن به معنای افراد ناسپاس و نمک شناس استفاده شده است. در سوره شعراء، آیه ۱۹ «فَعَلَّتْ فَعَلَّتْكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ» که فرعون به حضرت موسی می گوید: «تو همان کسی هستی که آن کار را کردی و حالا جزء افراد نمک شناس شدی»

یا واژه «مَتَكَنَّا» در سوره یوسف آیه ۳۱ «وَأَعْتَدْتُ لَهُنَّ مَتَكًا» بعضی گفتند به معنای بالش گران قیمت است اما در اینجا بار معنایی دیگری دارد که به معنای ترنج است که با توجه به آیه بعدی این معنا را می فهمیم که می فرماید به هر کدام از آنها یک چاقوی تیز داد و دست شان را بریدند.

گاهی اوقات بعضی از واژگان یک بار معنایی دارند و متفاوت هستند بعضی اوقات دو بار معنایی دارند و هر دو کاربرد دارند که در فارسی به آن «ایهام» می گویند مانند این شعر حافظ

مطر با پرده بگردان و بزن راه حجاز
که بدین راه بشد یار و ز ما یاد نکرد

حجاز یعنی یکی از دوازه دستگاه موسیقی است (دستگاه ها: عراق، زنگوله، حسینی، حجاز و ...) معنی دوم حجاز سرزمین مکه است که در این جا واژه حجاز را می توان در هر دو بار معنایی استفاده کرد. هم می شود بگوییم در دستگاه حجاز بنواز یا بگوییم به سرزمین حجاز برو.

در قرآن هم واژگانی وجود دارد که دو بار معنایی دارد و با هر دو قابل تفسیر هستند مثل لا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِى سَمِّ الْخِيَاطِ (سوره اعراف، آیه ۴۰). که به نوعی در این آیه خداوند مشرکین را به تمسخر می گیرد و می فرماید: «مشرکین وارد بهشت نمی شوند مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن عبور کند» یعنی بهشت رفتن مشرکین غیرممکن است.

نمونه دیگر سوره واقعه آیه ۵۵ «فَشَارَبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ» یعنی «همچون شتران تشنه از آن می آشامند». بعضی واژه «هیم» را داری دو بار معنایی دانستند: ۱- شتران تشنه ۲- ریگزار تشنه که در حالت دوم معنا آیه این چنین می شود: «همچون ریگزارهای عطشناک هستند که از آن می آشامند.» که هر دو بار معنایی درست است. یا مثلاً واژه جمل که گاه به معنای شتر و گاه به معنای ریسمان لنگر استفاده می شود که معنای آیه چنین می شود: وارد بهشت نمی شوند مگر ریسمان ضخیم لنگر از سوراخ سوزن رد شود.

نکته بعدی: گاهی برخی واژگان از نظر معنایی مترادف هستند هرچند زبان شناسان اعتقادی به این مترادف ندارند مثل «ما تلک بیمینک یا موسی.. قال هی عصای اتوکنوا...» که عصا در اینجا همان معنای چوب دستی را می دهد.

گفتیم برخی واژگان از نظر معنایی به هم نزدیک هستند هرچند برخی زبان شناسان اعتقادی به این ترادف ندارند و البته این نظر درست است. هر واژه یک بار معنایی خاص دارد مثلاً در زبان فارسی کلمه «عجین»، «آمیخته»، «ترکیب» تقریباً از نظر معنایی به هم نزدیک هستند ولی هر کدام از آنها یک جا کاربرد دارد. مثلاً «عجین» را در آزمایشگاه به کار نمی بریم و از واژه «ترکیب» استفاده می کنیم.

در قرآن هم همین طور است. هر جا واژه «عصا» آمده به معنای همان عصا یا چوب دستی است و اگر بخواهیم در فارسی برای آن یک واژه خاصی در نظر بگیریم واژه «دست وار» استفاده می کنیم که در شاهنامه فردوسی هم آمده است. در قرآن خطاب به موسی می فرماید: «ما تلک بیمینک یا موسی» (این چیه در دست تو ای موسی) که موسی جواب داد این عصای من است که به آن تکیه می دهم.

نکته: از نظر آرایه های ادبی این شیوه سخن گفتن خدا با فرعون «تجاهل العارف» می گویند.

چرا خداوند با وجود اینکه می دانست این عصا است، سوال کرد؟

زیرا می خواست اهمیت این کار را نشان دهد و بگوید که این عصا کاربردهای دیگری ندارد مانند تبدیل اژدها شدن (مانند مادری که به فرزندش چاقو به دست دارد بگوید این چیه؟ در صورتی که می داند اما برای تأکید از او می پرسد).

یک جا دیگر در قرآن کریم واژه ای داریم که معنای عصا می دهد و آن در داستان حضرت سلیمان است (سوره سبأ، آیه ۱۴) «مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ» که در این جا «منسأ» به معنای عصا آمده است.

حالا چه فرقی بین این دو وجود دارد عصا و منسأ؟

عصا کاربرد عام دارد (عصای پیرمرد، عصای چوپان ...) اما منسأ یعنی عصایی که در دوران پیری به دست می گیرند. یعنی قرآن می خواهد بگوید آن دورانی که موریانه عصای حضرت سلیمان را خورد دوران پیری آن حضرت بود.

نکته: برخی از واژگان فقط یک بار در قرآن آمده اند مثل واژه «شعف». در سوره یوسف «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَوِّدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا». زن عزیز با برده خود مراوده می کند در حالی که عشق او تمام وجودش را فرا گرفته است. «شعف» به معنای فراگرفتن همه اعماق وجود یعنی عشق یوسف تمام وجود او را فرا گرفته به طوری که از آبرو خواهد گذشت.

در اینجا نمی شود واژه دیگری غیر از «شعف» بیابید و هرد واژه ای غیز از آن نمی تواند بار معنایی این واژه را به درستی بیان کند و در ذهن خواننده تداعی نماید.

قرآن به وسیله کاتبان وحی نوشته شده است که اولین آنها حضرت علی (ع) می باشد. فرق معجزات دیگر با قرآن در این است که سایر معجزات الآن قابل رویت نیستند ولی قرآن به دلیل جاودانگی الآن قابل رویت است. مثلاً الآن کسی نمی تواند تبدیل

شدن عصای موسی به اژدها یا زنده شدن مرده ها توسط دم عیسی را ببیند. به قول شهید مطهری قرآن و معجزه گری آن نقشی صمدبار بزرگتر از عصای موسی و دم عیسی دارد.

اعجاز قرآن دو نوع لفظی و معنوی است.

✓ **اعجاز لفظی:** مقوله زیباشناسی قرآن، از نظر موسیقایی، نظم آهنگ و آرایه های ادبی

✓ **اعجاز معنوی:** از نظر فکری، علمی

اعجاز لفظی مانند آیه ۴۴ سوره هود «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ» که در این آیه ۳۱ آرایه ادبی وجود دارد. مثلا دره یا ارض منادا، شخصیت بخشی به موجودات، استعاره مکنیه وجود دارد. ارض و سماء هم باهم تناسب دارند و هم تضاد.

اعجاز لفظی دیگر، سوره مریم است که با حروف مقطعه شروع می شود و طولانی ترین حروف مقطعه در این سوره است. کهیصص: این حروف چه چیزی را در ذهن تداعی می کند. تداعی زمانی است که حضرت زکریا در معبد بوده و شروع به دعا کرده است و از خدا تقاضای فرزند کرد. این آیات (حروف مقطعه)، همان آهنگ ها و سرودهایی است که امروز در کلیساها خوانده می شود. اگر دقت کنیم آهنگ های کلیسا همین صداها را دارند. و این اعجاز لفظی قرآن است. یعنی خداوند میان درون مایه و میان موسیقی آیات، هماهنگی و تناسب برقرار کرده است.

آیه ی بعد: ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا؛ ذکر و زکریا؛ آیه با ذکر شروع شده و با زکریا پایان یافته؛ نظم آهنگ زیبایی دارد.

إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا؛ هنگامی که زکریا فریاد زد، فریادی آرام؛ در این جا یک موسیقی معنوی وجود دارد. به قول امروزی ها، پارادوکس یا تناقض. که برای تاکید استفاده شده است. فریاد و آرام باهم متناقض هستند. در کلمه نِدَاءً صدا کشیده می شود. و در واقع طنینی که در دعا هست. یعنی وقتی دعا می کنیم برای نشان دادن تضرع، صدا را بیشتر می کشیم. این زیبایی خاصی دارد که تداعی کننده حالت تضرع زکریا است.

✓ همه این سوره به «یا» ختم می شود که تداعی کننده نام حضرت زکریا و حضرت یحیی است؛ مانند: یا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا که از ویژگی های موسیقایی قرآن است.

یکی از ویژگی های قرآن، مخصوصا سوره های مکی، وجود فواصل است. اگر بخواهیم بگوییم نثر قرآن، چه نثری است، می گوییم **نثر مسجع**؛ اما به احترام قرآن می گوییم قرآن دارای فواصل است. مانند این آیه که می فرماید: كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ؛ یعنی این کتابی است که دارای فاصله است. یعنی دارای نظم آهنگ مخصوص است که این نظم آهنگ آنقدر زیباست که از اعجاز لفظی قرآن به شمار می آید. و در ادبیات فارسی ما جایگاه ویژه ای دارد و بسیاری از کتاب های ادبی بزرگ مانند گلستان از قرآن تقلید نظم آهنگ کردند؛ مانند: منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است، چون دارای نظم آهنگ خاصی است به راحتی حفظ می شود. مثل شعر است. اما فرق این متن ادبی با شعر در این است که شعر هم وزن دارد و هم قافیه؛ اما اینجا فقط قافیه است. در قرآن نیز آیاتی که به «یا» ختم می شوند قافیه دارند که از اعجاز لفظی قرآن است.

نکته: برای آنکه این اعجازها و نظم آهنگ در قرآن بماند خداوند در سوره شعراء، می فرماید: «قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ»؛ در حالی که همین آیه را در سوره ی طه به شکل دیگر، بیان می کند: «قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى» که این مساله با توجه به موسیقایی آیات در سوره طه است که همه آیات به «آ» ختم می شوند.

نکته بعدی اینکه مصوت «آ» غالبا بر وزن موسی و تداعی کننده ی نام حضرت موسی است؛ زیرا بیشتر آیات این سوره داستان حضرت موسی را بیان کرده است. (نام حضرت موسی ۱۴۰ بار در قرآن آمده و نام فرعون ۷۰ بار در قرآن آمده است. که بیشترین نام بعد از حضرت موسی است.)

بیشتر آیات سوره طه به مصوت بلند « آ » ختم می‌شوند که یادآور نام حضرت موسی است؛ در وسط این سوره، در چند آیه، طنین عوض می‌شود و آیات به مصوت بلند « ای » ختم می‌شوند؛ چون حضرت موسی در این آیات در حال صحبت کردن با خدا و دعا کردن و درخواست است و مصوت « ای » نشانگر دعاست: « قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي . وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي . وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي . يَفْقَهُوا قَوْلِي . وَ اجْعَلْ لِي وَزيراً مِنْ أَهْلِي . » و دوباره طنین عوض می‌شود.

واژه « وزیر » واژه ای فارسی است. واژه‌های دیگری نیز در قرآن از زبان فارسی آمده‌اند: مانند فیل که ابتدا پیل بوده و به زبان عربی رفته و فیل شده. یا پارادایس که در زبان عربی، فردوس شده است. سجیل در زبان عربی، همان سنگ گل فارسی است که گ به ج تبدیل شده: سنج جل و سپس ادغام شده است؛ ابریشم در زبان عربی، استبرق شده است. دستواره در زبان فارسی به معنای دستبند یا النگو است، به عربی رفته و به سوار تبدیل شده که جمع مکسر آن اسوره است که در قرآن آمده است. بعضی از کلمه‌های عربی نیز وارد انگلیسی شدند مانند جمل و کهف (هم کهف و هم غار در قرآن آمده؛ غار ، جایی تنگ در کوه که فقط یک یا دو نفر در آن جا می‌شوند؛ ولی کهف به معنای غار بزرگ است).

سوره قصص

بیشترین قصه‌ای که در این سوره آمده، سوره حضرت موسی است. این سوره با معرفی شخصیت فرعون آغاز می‌شود. از نظر شیوه‌ی داستان پردازی، غالباً در داستان‌ها، قهرمان معرفی می‌شود ولی اینجا قرآن، ابتدا ضد قهرمان را معرفی کرده است. و پیش پرده‌ای از شخصیت فرعون داده است.

شیوه‌ی نقل داستان‌های قرآن

✓ زمان پریشی: گذشته نگری، آینده نگری. از وسط کار.

✓ شیوه داستان پردازی قرآن: توالی زمان؛ شکستن خط (رفتن به آینده یا بازگشت به عقب)

✓ روایت گریزی: صنعت اعتراض؛ اسلوب التفات.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدِّبُ آبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ

در این آیات تناثر آیات فرق می‌کند؛ خداوند، سرکشی فرعون را بیان می‌کند.

ویژگی‌های ضد قهرمان: در جامعه، تفرقه ایجاد کرده است؛ بچه‌ها را سر می‌برد؛ زنهای بنی‌اسرائیل را به خدمت می‌گرفت؛ جامعه را به استضعاف می‌کشید. خداوند ضدقهرمان را خیلی خوب معرفی کرد؛ ابتدا شکوه فرعون را بیان کرده سپس فرموده: إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ . هر واژه در قرآن، جایگاهی دارد؛ خداوند نفرموده إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْفَاسِدِينَ

تفاوت این دو واژه در چیست؟ فاسد و مفسد اسم فاعل هستند. فاسد خودش فاسد است ولی مفسد، هم خودش فاسد است و هم دیگران را به فساد می‌کشاند؛ قرآن می‌خواهد بگوید فرعون هم خودش فاسد است و هم جامعه را به فساد کشانده است.

آیه بعد : ببینیم چه طنینی دارد. (وَ نُريدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ تَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ)
سوره آیه ۵

چقدر واژگان زیبا کنار هم نشستند و آن شکوه و جلال فرعون یکباره در هم می‌شکند، زیرا در آیه قبل شکوه و جلال فرعون را به تصویر کشیده بود حالا در این آیه این جلال را به زیبایی در هم می‌شکند؛ زیرا یکی از داستان‌های زیبای قرآن داستان حضرت موسی است و او ایام الله است (و ذکرهم بایام الله) (ایام خدا را به مردم یادآوری کن . ایام خدا یعنی روزهایی که خداوند قدرت خودش را نشان داده است به خاطر همین روز قیامت یکی از ایام الله است چون مردم در روز قیامت قدرت خداوند را می‌بینند. بعثت پیامبر اکرم(ص) یکی از ایام الله است چون همه قدرت خداوند را دیدند، پس ظهور حضرت ولی

عصر(عج) نیز از ایام الله است زیرا خداوند قدرت خودش را نشان می دهد. قدرت خداوند همیشه موجود است اما گاهی خداوند قدرت خود را مشهود می کند تا مردم با همه گوشت و پوست خود آن را لمس کنند .

خداوند در این آیه می‌فرماید: ما اراده کردیم که مستضعفین وارث زمین شوند

و آنها در واقع وارث خدا در زمین شوند.

نمونه دیگر (در سوره کهف) به خاطر قرآن بتواند آن سگی که در جلوی غار خوابیده بود را به تصویر بکشاند و آن ربی که به دل‌ها می‌انداخت را نشان دهد. (هر کس آن سگ را می‌دید رعب در دلش می‌انداخت)

در این آیات طنین آیات طوری است که آن خوفی که از سگ در دل می انداخته را ترسیم کرده است.

نمونه دیگر سوره انبیاء آیه ۷۸ ، در این آیه واژه آرای زنگ واژگان وجود دارد ، یعنی حروف طوری کنار هم قرار می گیرند که زیبایی خاصی پیدا می کنند مثل شعر * خیزید و خزآرید که هنگام خزان است* "خ" و "ز" انقدر تکرار شده که خش خش برگ های پاییزی را تداعی می کند. واژه آرای هنگامی زیبا است که در واقع تداعی کننده باشد، مثلا در زبان فارسی حرف "خ" و "ش" که کنار هم بشینند و باهم ترکیب شوند بیشتر بر کارهای سخت و خشن دلالت می کنند . مثل واژه های "خشم، خشونت، خشت" و چون خشت زنی کار سخت و طاقت فرسا و "خشم" که کار بسیار سختی است یا کلمه "سخت".

برعکس واژه‌هایی مثل "نرم، سرد، ..." دلالت بر نرمی و غیر سختی می‌کند.

بعضی واژگان به واژگان گرم، بعضی به واژگان سرد، و بعضی به واژگان سایشی معروف هستند.

بعضی واژگان در کنار هم قرار بگیرند زیبایی خاصی به کلام می دهند یا زیبایی کلام را بگیرند مثل در ایران دو منطقه داریم در کنار هم به نام " شاندیز " و " طرقيه " ، حالا چقدر جاهایی داریم از مغازه ها و رستوران ها که اسم شاندیز را بر مغازه ها یا رستوران ها گذاشتند ، اما اسم طرقيه را بر روی مغازه یا رستوران نمی گذارند ، چرا ؟ چون به خاطر اینکه حروف کلمه شاندیز که کنار هم نشستند یک زیبایی خاصی به کلمه بخشیدند.

یکی از زیبایی‌های واژه آرایی در سوره انشاء آیه ۸۷ :

"وَذَا النّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَن لَّنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ ..."

در این آیه کدام واژه از همه بیشتر تکرار شده ؟ واژه " ذ ، ظ " در کلمات " و ذا " " اذ " " ذهب " خیلی تکرار شده است . تکرار زمانی زیباست که تداعی کننده باشد که اینجا تداعی کننده حضرت یونس است زیرا داستان حضرت یونس را دارد بیان می کند که از کلمه (ذالنون) متوجه می شویم ، زیرا ذالنون لقب حضرت یونس (ذا: یعنی صاحب) (نون : به حوت یا ماهی) ، یا جایی دیگر خداوند در قرآن می فرماید: " صاحب الحوت " یعنی همان ذالنون ، همان لقب حضرت یونس است .

گفتیم " ذ " " ظ " تکرار شده چون تکرار " ذ " در اینجا تداعی کننده صداهایی است که گاو ماهی ها (نهنگ ها) از خودشان در می آورند، مثل مار زنگی که چرا به آن مار زنگی می گویند چون موقع حرکت کردن یک صدای زنگی از خودشان به گوش می رسد . این گاو ماهی ها (نهنگ ها) هم وقتی در دریا پیش می روند یک صدای (ویژ - ویژ) صدای زنگ از آنها به گوش می رسد که این واژه ها تداعی کننده همان صداها هستند .

آیہ دیگر: "و تظنون بالله ظنونا هنالك ابتلى المومنون"

در مورد جنگ احزاب که دشمن از هر طرف حرکت کرده بود و مجهز بودند با هم بسیج شده بودند ، یکی مواد غذایی و یکی اسلحه را تامین کرده بود) به طرف مدینه آمدند و مدینه را محاصره کرده بودند که در این آیه خداوند می فرماید : " بعضی ها که ایمان قوی نداشتند به خدا ظنین شده بودند"

در این آیه واژه " ظ " تکرار شده، مانند " تظنون " ، " ظنونا " " ذلک " ؛ چرا اینجا " ظ " تکرار شده ؟ چون در واقع تداعی کننده تزلزل نیروهایی که آنجا دچار ظن به خدا شده بودند و ایمانشان ضعیف بوده .

" اذا زلزلت الارض " که واژه " ز " تکرار شده که تداعی کننده زلزله است .

انواع سوره ها

سوره های قرآن به دو دسته تقسیم می شوند:

سوره های مکی سوره های مدنی .

✓ **سوره های مکی** سوره هایی هستند که در طول ۱۳ سال که پیامبر(ص) در مکه بودند بر آنها نازل شده است یا پیرامون مکه بودن و بر ایشان نازل شده است.

✓ **سوره های مدنی** سوره هایی هستند که در مدینه نازل شده اند. قرآن ۱۱۴ سوره دارد .

سوره از کلمه (سوره) گرفته شده به معنای دیوار، دیوار کشی کردن ، جدا کردن ، مشخص کردن که خود کلمه (سوره) ۱۰ بار در قرآن آمده است. سوره های قرآن به دو دسته تقسیم می شوند : سوره های مکی و سوره های مدنی.

سوره هایی که در مکه نازل شدند سوره های مکی

سوره هایی که در مدینه نازل شدند سوره های مدنی .

معیار تشخیص ما برای سوره های مکی و مدنی چیست؟

✓ هر سوره ای که با " یاایهاالناس " شروع شده مکی است البته استثناء هم دارد اما غالبا اینطور هستند . اما سوره بقره که با " یاایهاالناس " شروع شده اما جزء سوره های مدنی است .

✓ هر سوره ای که با " یاایها الذین آمنوا " شروع شده مدنی است چون خطاب به مومنین است.

✓ هر سوره ای که با حروف مقطعه شروع شده غالبا مکی هستند . مثل سوره مریم، به جز سه سوره بقره، آل عمران، رعد ، با اینکه با حروف مقطعه شروع شدند اما مدنی هستند .

نکته: تقریبا ۲۹ سوره قرآن با حروف مقطعه شروع شده و غالبا بعد از حروف مقطعه از خود قرآن سخن به میان آمده است . مانند " الم * ذلک الکتاب لاریب فیه ... "

✓ هر سوره ای که واژه " کَلَّا " در آن آمده مکی است . " کَلَّا لینبذن فی الحطمه "

✓ سوره های مکی آیات آن کوتاه هستند و کوتاهی آیات در یک سوره یک نظم و آهنگ خاصی دارند . چون نثر مسجع هستند ، چون آهنگ آیات کوتاه است . مثل بیشتر سوره های جزء ۳۰ ، مثل سوره کوثر ، ناس . سوره ناس و این آرای " سین " دارد و تکرار ناس .

نکته: روایت داریم اولین سوره ای که به بچه ها یاد می دهید ناس باشد، زیرا بچه ها حرف " سین " را به راحتی می توانند تلفظ کنند .

✓ کوتاهی سوره ها، غالباً سوره های مکی کوتاه هستند .

✓ لحن آیات در سوره های مکی تند و شدید است زیرا خطاب آیات مشرکین است. برعکس سوره های مدنی ملایم و نرم هستند بیشتر خطاب به مومنین است .

نکته: داستان انبیاء خدا و قصه های قرآن بیشتر در سوره های مکی آمده است . یک دلیل دیگر که بخواهیم بگوییم سوره یوسف مکی است، چون داستان پیامبر خدا در آن بیان شده است.

تنها سوره ای که از ابتدا تا انتها به یک داستان پرداخته سوره یوسف است.

سوره طه ، مکی است. چرا؟

چون هم با حروف مقطعه شروع شده و هم داستان حضرت موسی در آن گفته شده .

نکته: سوره های مکی چون اوایل بعثت بوده مسائل اصول دین و معارف بیان شده، مثل توحید و نبوت و معاد پرداخته است . به مسائل خدانشناسی پرداخته شده ، به مسائل بت پرستی و ...

مثل سوره نجم که در آن به مسائل بت پرستی پرداخته است و از جمله چیزهایی که می پرستیدند ستاره ها بودند . (وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرِ ...) و این خدایی که باید پرستید خدای ستاره " شعری " هم هست.

پس معلومه بعضی ها ستارگان را به عنوان خدا می پرستیدند که یکی از این ستارگان " شعری " است که در زبان لاتین " سیروس - سایروس " در واقع تغییر یافته واژه " شعری " هستند . می دانیم که پر نور ترین ستاره همان " شعری " است و چون ستاره پر نوری بود و زیبایی خاصی داشت به عنوان یکی از خدایان می پرستیدند.

✓ دعوت به پایبندی اصول اخلاقی سوره های مکی و اگر مسائل اجتماعی و جامعه باشد می شود سوره های مدنی مثل سوره بقره (مثل دعوت به روزه و ...)

بِالتَّعْلِيمِ أُرْسِلْتُ مَنْ فَرَسْتَادَهُ شَدَمَ بَرَايَ تَعْلِيمِ. پیامبر اکرم(ص)

پارت هفتم

سوره های مکی و مدنی

بحث پیرامون سوره های مکی و مدنی بود که ویژگی ها و راه تشخیص و معیار این ها را گفتیم، بعد خود هر سوره از آیه تشکیل شده خود آیه یعنی نشانه عظمت خداوندگار، قدرت خداوندگار اینکه گاهی اوقات آیات معنی معجزه هم می دهد مثل است. خود قرآن بیش از ۶۰۰۰ هزار آیه دارد بعضی وقت ها این آیه ها کوتاه هستند، یک کلمه هستند مثل الحاقه در سوره حاقه. بعضی وقت ها ممکنه خیلی طولانی باشند مثل سوره بقره که آیه ۲۸۲ حدود ۵۰ کلمه است، طولانی ترین آیه قرآن. بخشی از قرآن را قصص تشکیل می دهد قصه های قرآن این را نشان می دهد که خداوند نسبت به این مسأله اهمیت خاصی قائل بوده یعنی خیلی از مسائل برای اینکه تفهیم شود در قالب قصه مطرح شده حدود ۲۰۰ قصه در قرآن داریم یعنی اگر یک برآوردی کنیم تقریباً یک سوم قرآن به قصه اختصاص دارد. بعضی از قصه ها خیلی بلند و بعضی از قصه ها خیلی کوتاه هستند. خوندن قصه اصلاً یعنی چه؟ خود کلمه قصه یعنی دنبال کردن، پیگیری کردن، بخاطر اینکه انسان علاقه به قصه دارد دوست دارد وقتی برایش قصه ای می گویند دنبال کند ببیند به کجا می رسد، سرانجام این قصه چیست بخاطر این در عربی کلمه قصه را گذاشتند (وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ) مادر حضرت موسی (ع) به دخترش گفت که نوزاد (حضرت موسی (ع)) رو تعقیب کن بین سرنوشت این برادرت که در صندوقچه گذاشتیش چه می شود. پس از این مسأله گرفته شده. در قرآن کلمه های دیگری داریم که همپوشانی دارد با کلمه قصه، همیشه کلمه قصص در مورد قصه نیامده، مثلاً کلمه (نبأ) در قرآن گاهی اوقات

همپوشانی دارد با واژه قصه (وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ) داستان حضرت ابراهیم (ع) را برای مردم بگو، نبأ غالباً داستان هایی را گویند که از اهمیت خاصی برخوردار است. پس نشانگر اینکه وقتی کلمه نبأ در مورد قصه با واژگان دیگر فرق دارد (وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ آيَةُ ٧١ سوره یونس) گاهی اوقات بجای کلمه نبأ کلمه حدیث به کار رفته مثل (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى) آیا داستان حضرت موسی (ع) را شنیدی حدیث هم از (حَدَّثَ) می آید یعنی چیزی که نو است، قبلاً نشنیده ایم. یک نوآوری دارد، یک تازگی دارد، وقتی می گوید حدیث موسی معلوم است یک تفاوتی دارد، می خواهد بگوید این داستان را نشنیده اید. یک نویی و طراوتی برای شما دارد.

گاهی اوقات هم واژه (مَثَل) هست که بکار می رود (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا الرِّجْلَيْنِ) برای شما داستان آن دو مرد را مثال می زند. مَثَل برای داستانی هایی بکار می رود که خیلی کوتاه باشد. اگر داستان خیلی اهمیت داشته باشد مثل (تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ آيَةُ ٤٩ سوره هود) اون در واقع اخباریست که به تو وحی کردیم. وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَى آدَمَ آيَةُ ٢٧ سوره مائده داستان بنی آدم (منظور داستان هابیل و قابیل) را می خواهیم برایتان بگوییم. وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ داستان حضرت نوح را می خواهیم برایتان بازگو کنیم. همه این ها نشانگر اهمیت است که در قرآن می گوید. قرآن برای چه گفته آیا سرگرمی بوده میبینیم نه اینگونه نیست یک پیام هایی در این قصه ها نهفته است. پیام و یا پیام هایی در قصه های قرآن نهفته است و بیشتر این قصه ها هم در سوره های مکی آمده است. بقول جناب مولوی که می فرماید:

معنی اندر وی مثال دانه ایست

ای برادر قصه چون پیمانه ایست

ننگرد پیمانه را گر گشت نقل

دانه ی معنی بگیرد مرد عقل

مولوی می خواهد بگوید اگر من قصه می گویم هدف من از گفتن قصه این نیست که شما را سرگرم کنم، قصه مثل یک پیمانه می ماند که درونش دانه ریختند، دانه انار ریختند دانه ارزشمندی ریختند ، خود پیمانه مهم نیست آن چیزی که درون این پیمانه است مهم است. به پیمانه توجهی نمی کند.

پس قرآن هم از قالب قصه استفاده کرده برای اینکه پیام های اجتماعی سیاسی و اخلاقی خودش را برای مردم تبیین و ترسیم کند و به تصویر بکشد. قصه های قرآن یک سری ویژگی هایی دارند اولاً بعضی از قصه ها خیلی کوتاه هستند مثل قصه فیل (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ) داستان بسیار کوتاهی است. بقول امروزی ها داستانک هست یا در انگلیسی می گوئیم short story. داستان های کوتاه امروزه خیلی مد شده اند. در دنیای هنری امروز داستانک ها خیلی مطرح هستند همانگونه که در فیلم های ۶۰ ثانیه این ۱۰۰ ثانیه ای مطرح شده است. در ادبیات گذشته ما هم بسیار داستانک داریم.

گفت لیلی را خلیفه کان توی
کز تو مجنون شد پریشان و غوی
از دگر خوبان تو افزون نیستی
گفت خامش چون تو مجنون نیستی

ببینید مولوی با اینکه داستان های بسیار طولانی دارد اینجا در دو بیت یک داستان را مطرح کرده است.

شب تاریک و سنگستان و مو مست
قدح از دست مو افتاد و نشکست

نگهدارنده اش نیکو نگه داشت
وگر نه صد قدح نفتاده بشکست

بابا طاهر

پس داستانک پیشینه ای در ادبیات فارسی هم دارد اینگونه نیست که چیزی باشد که از اروپا وارد ادبیات ما شده باشد. داستانک در قرآن هم هست گاهی اوقات قرآن یک داستان را بصورت طولانی می گوید مثل داستان حضرت نوح (ع) در سوره

هود همین داستان را گاهی در دو آیه خلاصه کرده ، در واقع فشرده گویی در این آیه هست. بعضی داستان ها ی بلند هستند مثل داستان حضرت یوسف (ع) (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ آیه ۳ سوره یوسف).

اولا اگر بگوییم خدا بهترین قصه را کدام قصه می داند نمره ۲۰ به کدام قصه داده، **قصه حضرت یوسف (ع)** چون خودش می فرماید احسن القصص زیبا ترین قصه ها را می خواهیم برایتان بازگو کنیم. حالا چرا زیباست؟ از چه نظر زیباست؟ مرحوم علامه طباطبایی (ره) می فرماید: با اینکه داستان یک داستان عاشقانه است در هاله ای از تقدیس مطرح شده یعنی یک جور است این داستان که تأثیر مثبت در خواننده و شنونده می گذارد. این یکی از ویژگی هایش است اینکه در این داستان یک مثلث عشق مطرح است عشق زلیخا به یوسف (ع) عشق خداوند به یوسف (ع) و عشق یعقوب (ع) به فرزندش بعضی وقت ها داستان های بلند داریم در قرآن مثل همین داستان یوسف از اولش که شروع می شود تا آخرش به غیر از برخی آیات پایانی را اگر در نظر بگیریم کل آن داستان زیبایی را تشکیل داده و بهترین داستان است. بعضی سوره ها را می بینیم که سه یا چهار داستان را در خود گنجانده اند. مثل سوره داستان اصحاب کهف، جالبه اول این نکته را بگوییم خداوند نام یک سوره را به اسم قصص گذاشته این نشانگر این است که به قصه گویی اهمیت خاصی داده، این بعد هنری برای خداوند اهمیت بسیار دارد که واژه قصص را بکار برده، بعضی سوره ها به اسم فضای اون داستان یا قهرمان آن داستان نامگذاری شده مثل سوره مریم.

بعضی سوره ها به فضای جغرافیایی آنجا نامگذاری شده مثل سوره کهف، ببینید نه به اسم شخصیت داستان نه چیز دیگر آن فضایی که این قصه در افتاد که یک غاری بوده بر اساس اون نامگذاری شده، حالا در این سوره کهف که معنی غار می دهد تفتوتش را با غار گفتم قبلا در چهار داستان هست، یکی داستان اصحاب کهف یکی داستان خضر و موسی (ع) یکی داستان ذوالقرنین هست میبینیم که داستان های مختلف در این سوره کهف آمده. یا سوره هود، را شما در نظر بگیرید ببینید که چندین داستان در این سوره آمده اولین آن داستان حضرت نوح (ع) است همینطور به ترتیب داستان ها رفته جلو ، گاهی اوقات داستان ها بر اساس سیر تاریخی اند یعنی میبینیم از داستان حضرت نوح (ع) شروع شده و همینطور سیر تاریخی خودش را طی کرده یک توالی دارد.

گاهی اوقات می بینیم به تناسب اینکه خداوند خواسته چه بگوید ، گاهی این توالی بهم خورده بین داستا ها و بین سوره ها هم یک ارتباط وجود دارد یعنی یک تناسب وجود دارد همین سوره کهف را در نظر بگیریم میبینیم می خواهد این مسأله مطرح شود که ما باید به این دنیا شیفته و شیدا نباشیم دل به این دنیا نبندیم بخاطر اینکه این را مطرح کند اولین قصه را که می آورد قصه خود اصحاب کهف است. سوره بقره خودش چندین قصه در بر دارد اولین قصه هم قصه حضرت آدم (ع). یک نکته را مطرح کنم آیا در قصه های قرآن تکرار وجود دارد؟ اصلا تکرار نیست چون متفاوت اند این ها که ان شاء الله بحث بعدی ما خواهد بود و به این خواهیم پرداخت که در قصه های قرآن تکرار وجود دارد یا نه؟

تهیه شده توسط جمعی از مهارت آموزان
پارت هشتم
مریی امور تربیتی با مدیریت آقای امسانی

چرا خداوند از قصه استفاده کرده؟ به خاطر نقش سازنده ای که در انسان دارد از شنیدن قصه لذت می برد این از گذشته در انسان بوده است. اینکه بخواهیم تقویم تاریخیچه قصه از چه زمانی است باید بگوییم مساوی است با آفرینش انسان اینکه انسان با شنیدن قصه لذت میبرد در نتیجه خداوند از این قالب هنری استفاده کرده است اما چه تفاوتی با داستان های بشری دارد، قصه های قرآن؟ قصه های بشری گاهی برای سرگرمی هستند و اهداف دیگری دنبال می کنند ولی قصه های قرآن فقط اهداف اخلاقی و اجتماعی را مطرح می کند یعنی یک هدف از گفتن آن قصه است، قصه حضرت یوسف را وقتی مطرح می کند موسی (ع) را گفته ، نوح (ع) را گفته اصحاب کهف، خضر و موسی (ع) را گفته. و هر قصه دیگری که مطرح کرده یک هدفی داشته است. ذوالقرنین را مطرح کرده که باز یکی از مقدمه هایی است که در داستان اصحاب کهف آمده یک هدفی دنبال هست اینکه می شود در این زمینه کار کرد چه پیام هایی قصه ها دارند.

ممکن است یک قصه اینگونه نباشد که فقط یک پیام داشته باشد اگر از ابعاد مختلف این قصه ها را واکاوی کنیم می بینیم که پیام های مختلفی در یک قصه هست. قصه ای که بررسی می کنیم ممکن است ۲ یا ۲۰ یا ۳۰ یا ۴۰ پیام از آن بتوانیم خارج کنیم. به کارگیری قرآن هم از این قالب هنری نشانه ارزش و اهمیت قالب قصه است اما چه اهدافی در قصه های قرآن هست که در این جا مطرح کردیم؟ اهدافی که قصه های قرآن دنبال می کند:

✓ اول انسان را به تفکر وادارد، پس تفکر و اندیشه است فَأَقْصِصْ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ما قصه ها را برای این می گوئیم که انسان تفکر کند. ببینید نکته ی مهمی است انسان را به تفکر وادار کردن، درنگ کردن.

✓ دوم حقانیت وحی یعنی به خاطر اینکه حقانیت وحی اثبات شود و اثبات اینکه شخصی که آمده پیامبر خداست، به او وحی می شود به خاطر اینکه قصه ها مطرح شدند

مثلا گاهی اوقات می آمدند خدمت پیامبر(ص) می گفتند اگر تو پیامبر خدا هستی داستان حضرت یوسف (ع) چه بوده است بعد می بینند که شروع می کند قرآن از ابتدا و کودکی حضرت یوسف (ع) را می گوید تا زمانی که به عزیزی مصر می رسد و پدر و مادرش را پیدا می کند. پس مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ این داستان را تو و قومت قبلا نمی دانستید یعنی داستانی است که به تو وحی شده **حقانیت پیامبر(ص)** را می خواهد مطرح کند.

✓ یکی اینکه وحدت انبیاء در کارشان و در دعوتشان است وقتی این قصه ها را می خوانیم می بینیم که همه انبیاء خدا یک وحدت رویه داشتند. همه آنها دعوت به توحید و یکتاپرستی بودند.

همه این مساله را مطرح کردند که يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ در واقع همه دعوت به یکتاپرستی کردند اینکه خدای واحد را به مردم شناسانده اند. حضرت ابراهیم(ع) اینگونه است، حضرت نوح(ع) مبارزه عمده اینها با بت پرستی و شرک بوده و هر چیزی که به جای خدا بنشانند و از آن طرف دعوت به یکتاپرستی بوده است. برخورد یک شکل انبیاء با مردم و اینکه برخورد مشرکین و کفار می بینیم اکثر آنها در برابر پیامبران خدا موضع گیری کرده اند، اکثرا می بینیم لَنَرْجُمَنَّكُمْ ما شما را سنگسار می کنیم؛ در واقع تهدید کردند.

گاهی اوقات در سوره ابراهیم(ع) داریم که آنها جلوی دهان پیامبران را می گرفتند یعنی آنها را به سکوت دعوت می کردند، تهدید و به شهادت می رساندند. پس در نتیجه همه یک وحدت رویه ای دارند. برخورد یک گونه انبیاء و برخوردی که مشرکین در برابر پیامبران خدا داشتند و موضع می گرفتند.

✓ یکی اینکه ترسیم سرانجام پیروزمندانه است می بینیم که خداوند خواسته بگوید که سرانجام این مبارزات به نتیجه رسید و پیروز شدند، آیات نجات، پیامبران خدا و قومشان از آن قوم ظالم نجات پیدا کردند.

آیات عذاب از آن طرف برای کسانی که در برابر پیامبران ایستادند. مثلا همین کلمه أَعْرَقْنَا ما زیاد در قرآن داریم غرق شدن قوم فرعون در داستان حضرت موسی(ع) و نجات بنی اسرائیل، آنجینا آنها را ما نجات دادیم. این أَعْرَقْنَا و أَنْجَيْنَا در قرآن خیلی جایگاه خاصی دارد یا در داستان حضرت نوح(ع) که أَعْرَقْنَا می بینیم و نجات انهایی که مومن بودند.

✓ یکی از اهداف دیگر قصه های قرآن اینکه ایجاد قوت قلب باشد برای مومنین.

وقتی خود پیامبر(ص) به پیامبری می رسیده خداوند برای اینکه بگوید به اهداف می رسی و پیروز می شوی برای اینکه آرامش قلبی به پیامبر(ص) بدهد داستان حضرت موسی(ع) را مطرح می کند. داستان حضرت نوح(ع) را مطرح می کند و داستان پایداری اینها که در برابر سختی ها مقاومت می کردند و در نتیجه مبارزاتشان هم به نتیجه می رسید، پس ایجاد قوت قلب هم برای خود پیامبر(ص) هم برای مومنین که قبلا هم گفته شد وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ روزی که خداوند قدرت خودش را نشان دهد.

این نشان دادن قدرت در سوره های مختلف در داستان های مختلف مطرح هست مثلاً در سوره ی هود آیه ۱۲۰ همین مسأله را مطرح می کند:

ما اگر این قصه را گفتیم به خاطر اینکه تسکین قلب و تثبیت قلبی برای تو و مومنین باشد.

✓ یکی دیگر گاهی اوقات قصه را برای اثبات جهان پس از مرگ بیان می کند. برای اینکه یکی از مسائلی که همیشه مطرح بوده مسأله جهان پس از مرگ است و از مسائل مهم آفرینش چیزی که همیشه ذهن انسان را به خودش مشغول کرده مسأله مرگ و جهان پس از مرگ است.

برای اثبات آن داستان اصحاب کهف را آورده یکی از پیام های آن این می تواند باشد جهان پس از مرگ، و گر نه پیام های دیگر را هم دارد کل داستان دنیاگریزی و دل به دنیا نیستن است؛ پیام دیگرش وهاجرت هست اگر نمی تونید در واقع مبارزه کنید با ظلم حداقل هجرت کنید. اصحاب کهف با اینکه از خاندان بزرگی بودند و بزرگ زاده بودند می بینیم که هجرت کردند به سرزمین دیگری رفتند. داستان عزیر در سوره بقره آیه ۲۵۹ را نگاه کنید، همین مسأله را مطرح می کند که انسان ها بعد از مرگ دوباره زنده می شوند. همان قدرتی که خداوند دارد که انسان را زنده کرده و به او حیات داده و به این دنیا آورده دوباره می تواند آن را در جهان پس از مرگ برگرداند حالا آمیه بن خلف که از مشرکین بود و ارباب بلال حبشی، یک روز پاره استخوان را به صورت پودر درآورده بود در هوا پخش می کرد و می گفت چگونه امکان دارد این استخوانی که پودر شده و از بین رفته دوباره در روز قیامت زنده شود که قرآن می فرماید ما حتی سرانگشتان شما را هم می توانیم بیافرینیم **أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا**

چگونه خداوند می تواند من را بعد از اینکه مردم زنده کند و بعد آمده که خداوند چگونه می تواند تو را زنده کند:

فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ به این غذا نگاه کن، به الاغت که سوارش بودی نگاه کن که اینها همه از بین رفتند و خدا آنها را برگرداند. برای اثبات جهان بعد از مرگ آیه بعد هم این است

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولَئِمُ تُوْمِنُ قَالَ بَلَىٰ حضرت ابراهیم (ع) همین را مطرح می کند می گوید خدا یا به من اثبات کن که انسان بعد از این که مرد چگونه زنده می شود. البته حضرت ابراهیم (ع) که اعتقاد داشته بیشتر برای ما بوده در واقع و لکن لتطمئن القلب می خواهم اطمینان قلب بیشتری پیدا کنم. بعد داستان چهارم آمده پس یکی از ویژگی های دیگر قرآن اثبات مسأله جهان پس از مرگ است.

پارت نهم قصه های قرآن ۲

قصه های قرآن آیا به یک شکل شروع می شود؟

خیر اینگونه نیست بعضی از قصه های قرآن با یک مقدمه ای شروع می شود. این مقدمه انواع مختلف دارد:

این مقدمه با یک استفهام همراه است، **استفهام تقریری** مثل **أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ** می بینیم یا با دو تا استفهام شروع می شود. بعضی وقت ها با یک استفهام شروع شده **هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى** آیا داستان حضرت موسی را می دانی چیست؟ هدف اینکه در واقع یک کنشی را در خواننده ایجاد کند یک علاقه در خوانند ایجاد کند، برای اینکه داستان را دنبال کند. به این ها می گوئیم **پرسش های هنری**.

پرسش های هنری در واقع برای برانگیختن شخص نیست برای اینکه سوال باشد و دنبال پاسخ باشد بلکه برای این است که انگیزه و کشش ایجاد کند در خواننده و شنونده که دنبال کند. یک مثال ساده می زنم، فردا کلاس تشکیل نمی شود؛ نماینده کلاس دو جور می تونه این رو بیان کنه، یک دفعه بگه بچه ها فردا کلاس تشکیل نمی شود، یک دفعه می تواند بگوید بچه ها راستی می دونید فردا کلاس تشکیل نمی شود. این در واقع دارد بچه ها را ترقیب می کند که با همه وجودشان به این

مساله گوش کنند پس بعضی وقت‌ها خداوند قصه‌ها را با یک استفهام شروع می‌کند با یک سوال شروع می‌کند مثل داستان حضرت موسی(ع) در سوره طه، یا داستان اصحاب فیل در سوره فیل. بعضی وقت‌ها مقدمه اینگونه است، بعضی وقت‌ها هدف این مقدمه برای برائت استهلال باشد مثلاً همان چیزی که دربارهان فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا می بینیم که یک زمینه ایجاد می‌کند یک برائت استهلال است یک آماده سازی است و از آینده صحبت کردن است. وَتَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ .

آماده سازی است برای اینکه خواننده بخواهد داستان را بشنود در واقع آخر داستان را اول داستان آورده، در سوره قصص این را بیان می کند. ما متوجه می شویم که این داستان به کجا ختم می شود.

بعضی وقت ها با شخصیت پردازی است مثل همین الان که با شخصیت فرعون به تصویر کشیده شده، گاهی اوقات مثل سوره یوسف نحنُ نَقْصُ عَلَیْكَ أَحْسَنُ الْقَصَصِ در واقع اول یک امتیازی به این داستان می دهد می گوید می خواهیم بهترین داستان را برای شما بگوییم که شنونده سرو پا گوش باشد، با همه وجودش داستان را گوش دهد و داستان را شروع می کند. برخی از قصه ها راوی با یک پرسش یا عبارت امری آغاز می کند مثلاً وتلوا علیهم نبأ می خواهد یک داستان را شروع کند.

بعضی از قصه ها هم اصلاً بدون مقدمه هستند یا از وسط شروع شدند یا اصلاً مقدمه‌ای ندارند. غالباً این قصه ها در آغاز عبارت فصلی کذبت می‌آیند کَذَبَتْ قَوْمٌ نُّوحَ الْمُرْسَلِينَ اینها داستان های تکذیب هستند. قومی آمدند پیامبرشان را تکذیب کردند کَذَبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا، داستان هایی که این سبک و سیاق هستند غالباً داستان های عذاب اند. داستان هایی که پیامبران خدا را تکذیب کردند تقریباً دارای یک ساختار و نوع هستند پس اینها نوع دیگری داستان هستند که در قرآن با آنها مواجه هستیم.

نکته دیگری که بخواهیم بررسی کنیم از نظر ساختار شیوه نقل آیا همه داستان ها در قرآن به یک سبک و سیاق هستند؟ خیر، بعضی از داستان یک مسیر دارند یعنی از ابتدا تا انتها داستان یک سیر را طی کرده است مثلاً قبلاً اشاره کردیم سوره طه داستان حضرت موسی (ع) آمده ، سوره ی قصص هم داستان حضرت موسی ع آمده، می‌گوییم آیا تکرار شده داستان، می‌گوییم نه، تکرار نیست یک دلیل تکرار نشدنش از نظر ساختار است. هر دو داستان هستند، داستان حضرت موسی ع هم هستند ولی ساختار متفاوت است . در سوره قصص می بینیم داستان بعد از اینکه می فهمیم " و نرید ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الارض " می بینیم داستان از صفر شروع می شود از کودکی حضرت موسی و مادرش نگران است از سرنوشت بچه، از آنجا شروع شده همینجوری پیش رفته توالی خودش و سیر خطی خودش را حفظ کرده تا زمانی که قوم فرعون غرق شدن و قوم بنی اسرائیل نجات پیدا کردند.

همین داستان را ما در سوره ی طه میبینیم آیا سوره طه هم به همین سبک و سیاق پیش رفته؟ نه به همین سبک و سیاق پیش نرفته، متفاوت است، آیه ۹ " و هل اتاک حدیث موسی " از اینجا داستان شروع شده ،" از رأی نارا فقل لاهله امکتوا انی أنست نارا.." از آنجایی شروع شده که حضرت موسی ع در پیچ و خم کوه طور است و در واقع یک شب تاریک گرفتار شده است با خانواده هم هست و می خواهد دنبال اینکه راه از کجا می رود بایستد تا من یک پاره آتشی برای شما بیاورم زیرا من یک آتشی دیده‌ام در نتیجه پیش می‌رود و می‌رسد به آنجا و به مقام پیامبری می‌رسد. ولی اینجا دیگر اوان کودکی حضرت موسی ع در این سوره نقل نشده در اواسط این سوره خداوند حضرت موسی (ع) را به پیامبری انتخاب می‌کند. در ادامه می‌فرماید " اذهب الی فرعون انه طغی " « به طرف فرعون برو که او طغیان کرده».. در ادامه حضرت موسی ع دعا می‌کند و از نظر موسیقی، آیات تغییر می‌کند.

همینطور که داستان اینجا سیر خودش را طی میکند یکدفعه میبینیم که به دوران کودکی حضرت موسی ع بر میگردد به این می گوئیم گذشته نگری، به قول کسانی که امروز کار هنری انجام می دهند می گویند « فلش بک » (felash back) یعنی بازگشت دوربین، دوربین به عقب برگشته یا گذشته نگری . از اینجا ی آیات " و لقد منّا علیک مره الاخری اذ اوحینا الی امک

یوحی.. " یک دفعه دیگر هم ماجرا رو توصیف می کند هنگامی که به مادرت وحی کردیم که این فرزند را در صندوقچه بگذار و او را در دریا رهایش کن، حالا این برای چی هست؟ برای اینکه بگوید ما همانطور که تور ا در کودکی کمک کردیم و نجات دادیم در آینده هم تو را نجات خواهیم داد و همیشه همراه تو هستیم . باز دوباره تاکید می کند « اذهب الی فرعون» اذهب اینجا یک نقش کلیدی دارد ، در هر داستانی یک سری به قول امروزی ها کلید واژه هست ، همانطور که در کارهای تحقیقی یک سری کلید واژه باید باشد.

هر داستان نیز کلید واژه هایی دارد که می شود روی این مسئله کارکرد حتی سوره ها نیز کلید واژه هایی دارند مثلا در سوره ی حدید « نور » کلید واژه است، کلمه نور زیاد تکرار شده علت ش چیست؟ که خود سوره ی نور هم نور زیاد تکرار شده ، در این داستان نیز اذهب و اذهب زیاد تکرار شده اند و از واژگان کلیدی اند.

پارت دهم، قصه های قرآن ۳

در سوره ی طه یک فلش بک داره این می شود شکستن خط ، پس همه ی داستان ها به یک شکل و در یک سبک و سیاق پیش نمی روند . الان می توانیم بگوییم که در واقع داستان حضرت موسی ع تکرار نشده. بلکه متفاوت است. سوره ی قصص را نگاه بکنید می بینیم همانطور که در سوره قصص قبل اشاره کردیم یک سیر خطی داره یعنی از اول کودکی " و او حینا ال ام موسی « از کودکی حضرت موسی ع شروع می شود و داستان پیش رفته. بعد یک نکته دیگر اینکه داستان همینطور پیش می رود تا اینکه حضرت موسی ع به سرزمین « مدین » می رسد .. کودکی حضرت موسی پشت سر گذاشته شده حضرت موسی ع در حال فرار است " و فی المدینه خائفه " از آنجا فرار می کند که اول تصویر پردازی زیباست، خائفه یعنی با حالت خوف ، یترقب یعنی در واقع مراقب بود ، نگران بود که نکنه تعقیبش کنند و دستگیرش کنند بعد یکی می آید و بهش می گوید " و جاء رجلا من اقصی المدینه یسعی " ... یعنی یکی اومد و بهش گفت آنها در تعقیب تو هستند و از اینجا فرار کن و برو و این نکته که می خوام اینجا اشاره کنم این است که دوستان " و لما ورد ماء المدین ... " این بخش از داستان حضرت موسی ع در هیچ جای دیگر قرآن نیامده فقط در اینجا آمده

. این پی رفت، یعنی همون فراز از یک داستان یک بخشی از یک داستان هست. به قول افرادی که هنری هستند در سینما می گویند سکانس، در این پی رفت میبینید حضرت موسی ع به کجا رسید؟ به سرزمین مدین ، به دروازه شهر رسید و وارد می شود " و لما ورد ماء مدین وجد علیه امه من الناس یسقون و وجد من دونهم امراتین..." دید که مردم جمع شدند در یک جایی و می خواهند گوسفندان ها را آب دهند در بین اینها دو تا خانم هم حضور دارند که آنها هم می خواهند گوسفنداشون رو آب بدن . حضرت موسی ع تعجب می کند که در بین این همه مرد دو خانم این جا چکار می کنند... لذا می گوید شما اینجا چکار می کنید؟ پاسخ می دهند می خواهیم گوسفندانمان را آب بدهیم دلیل هم می آورند " ابونا شیخ کبیر " پدر ما پیر سالخورده است.. شیخ یعنی پیر، حالا شیخ کبیر یعنی خیلی سالخورده و از کار افتاده کسی که دیگر توان کار ندارد. بعد حضرت موسی گوسفندان دختران را آب می دهد " فسقی لهما ثم تولی الی الظل .. " گوسفندانشان را آب داد و رفت به گوشه زیر سایه درخت نشست، آیه ی بعد بسیار جالبه..

" جائت احدهما تمشی علی استحياء .. " این خیلی نکته مهمی هست، اول می گوید یکی از اون دو تا دختر رفت و برگشت یعنی نشون می دهد که سرنوشت و ماجرا را برای پدرشان گفتند . یکی از آنها برگشت " علی استحياء " یعنی با حالت حیا راه می رفت یعنی قرآن دوربین را زوم کرده روی راه رفتن این خانم ، یک پیام قرآن این است که زن باید در راه رفتن حیا داشته باشد. آیا این مورد در جای دیگر قرآن هم ذکر شده؟؟ این حیا داشتن در راه رفتن ؟ نه جای دیگر نیامده.

" قالت ان ابی یدعوك .. لیجزيك اجر ما سقیت لنا.." پس می بینید که آخر داستان با هم متفاوت است. همه داستان ها به یک شکل نیستند، این مسیر خط خودش را دارد شکست خط غیر از اولش که یک آینده نگری دارد چیز دیگری در این سوره دیده نمی شود .

سوره یوسف را نگاه کنید همانطور که قبلا اشاره کردیم با یک مقدمه چینی شروع شده بعد از سیر خودش شکست خطی دیده نمی شود. " اذ قال یوسف لایه انی رایت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رایتهم لی ساجدین " از اونجایی شروع می شود که حضرت یوسف ع خواب دید که من یازده ستاره و ماه و خورشید را دیدم که بر من سجده می کنند " قال یا بنی "

✓ یکی از ویژگی های قصه های قرآن گفتگو ها است

حالا یکی دو جا کتاب هم در این زمینه نوشته شده « حوار فی القرآن » یکی هم به فارسی ترجمه شده یعنی گفتگو در قرآن از آیت الله محمد حسین فضل الله از علمای لبنان که فارسی ترجمه شده یکی از چیزهایی که در قرآن می توان در موردش کار کرد حوار و گفتگو در قرآن است اینکه چه کسانی با هم گفتگو می کردند مثلا اینجا پدر و پسر دارند صحبت می کنند . در داستان حضرت موسی ع ، حضرت با دختران شعیب صحبت می کنند ، حضرت نوح با فرزندان صحبت می کنند یک جا دو تا برادر با هم صحبت می کنند این صحبت ها در واقع خودش یک بخش است اینکه از این گفتگو چه پیامی می فهمیم، چه نکته ای در آن نهفته است مهم است. اولین حرفی که حضرت یعقوب می زند « قال یا بنی لا تقصص رویاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا ان الشیطان للانسان عدو مبین.. " این داستان را برای برادرانت بازگو نکن، می خواهد بگوید آنها برای تو نقشه می کشند، شیطان برای انسان دشمنی آشکار است.

بعد « کَذَلِکَ یَجْتَبِیْکَ » جالب است. یک آینده در داستانش هست. گاهی در واقع در داستان های قرآنی گذشته نگری و گاهی آینده نگری هست. به قول امروزی ها **Flash for ..rd** هست . « وَ کَذَلِکَ یَجْتَبِیْکَ رَبِّکَ وَ یُعَلِّمُکَ مِنْ تَاوِیْلِ الْاَحَادِیْثِ وَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ عَلَی اٰلِ یَعْقُوْبَ کَمَا اٰتَمَّهَا عَلَی اَبُوْیْکَ مِنْ قَبْلِ اِبْرٰهَیْمَ وَ اِسْحٰقَ اِنَّ رَبَّکَ عَلِیْمٌ حَکِیْمٌ » در واقع با یک آینده نگری داستان را مطرح کرده ولی اگر بخواهیم کل داستان را در نظر بگیریم سیر خطی دارد. از کودکی تا زمانی که به عزیزی مصر می رسد، از حاضی چاه نجات می یابد و به عزیزی مصر می رسد، مشاهده کنید در این داستان چقدر گفتگو وجود دارد.

« قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوْا یُوْسُفَ »، یکی از برادران گفت برادر را نکشید « وَ اَلْقُوْهُ فِیْ غَیَابَةِ الْجُبِّ » و او را در چاه بیندازید. در این داستان همچنان که پیش می رویم می گوید: « قَالُوْا یا اَبَانَا مَا لَکَ لَا تَأْمَنَّا عَلَی یُوْسُفَ وَ اِنَّا لَهُ لَنٰصِحُوْنَ ». گفت و گوی پدر و پسر: « اُرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا یَّرْتَعْ وَ یَلْعَبْ وَ اِنَّا لَهُ لَحٰفِظُوْنَ » او را با ما بفرست و خود این ها یک براعت استهلال است؛ می خواهد بگوید آینده ی یوسف چه می شود؟ من می ترسم که او با شما بیاید و « وَ اَخَافُ اَنْ یَّکُوْلَهُ الذِّئْبُ ». در اینجا به نکته ای اشاره کنم، چنان که قبلا هم کلید واژگان را گفتیم، در سوره ی یوسف یک سری کلید واژه وجود دارد، یکی از آن ها کلیدواژه ی «قمیص» یعنی «پیراهن» است، که در ۳ جا نقش دارد. یک پیراهن حضرت یوسف را برای حضرت یعقوب می آورند که او را گرگ خورده است. دو در داستان یوسف و زلیخا، پیراهن او از پشت پاره می شود. سه دوباره پیراهن او را برای پدر می آورند و چشمان پدر بینا می شود.

مرئی امور تربیتی با مدیریت آقای امسانی

کلیدواژه ی دیگر «رؤیا» ست. حضرت یوسف خواب می بیند، زندانی ها خواب می بینند، پادشاه مصر خواب می بیند. این ها از کلیدواژگانی هستند که در این داستان نقش مؤثر زیادی دارد.

پارت یازدهم، قصه های قرآن ۴

حال که بحث درباره ی حضرت یوسف (ع) شد، چند نکته پیرامون این بحث بگوییم:

گفتیم یکی از نکاتی که در این زمینه نقش دارند کلیدواژگان هستند. یک نکته این که برعکس بقیه ی داستان هایی که قبلا گفته شد، این داستان یکی از داستان های عاشقانه ایست که قرآن کریم مطرح می کند.

« وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِیْ هُوَ فِیْ بَیْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ » و آن بانویی که او در خانه اش بود خواست که از او کام گیرد.

در نهایت هاله‌ای از زیبایی بیان می‌کند. قرآن بعضی وقت‌ها اسم نمی‌برد. اسم حضرت یوسف ۲۴-۲۵ بار در قرآن آمده است ولی اصلاً نامی از زلیخا در اینجا نیامده است. مثلاً اگر ببیند نیازی به آوردن نام نیست اصلاً اسم نمی‌آورد. مثلاً نام فرعون بیش از هفتاد بار در قرآن آمده است، تقریباً نصف نام حضرت موسی (ع) (که گفتیم بیشترین نامی که در قرآن کریم تکرار شده است اسم حضرت موسی است).

نام نمرود چندبار آمده، حضرت ابراهیم (ع) با چه کسی مبارزه می‌کرد؟ با نمرود اما نام او در قرآن نیامده عددش صفر است. علتش اینکه فرعون هم قلدرد بود و هم سیاستمدار بود؛ وقتی حضرت موسی شروع کرد خداوند به او گفت: «اَذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ» که چندین بار در قرآن آمده است (در سوره نازعات و نیز سوره طه).

حضرت موسی نگفت چشم من می‌روم دنبال مبارزه با فرعون، دعا کرد و گفت: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي»، دعا کرد، درخواست داد برادرم هارون در کنارم و مشاورم باشد، مبارزه بود، خداوند فرمود: «اَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ»، هردو باهم بروید. باز برای دلداری او دوران کودکی‌اش را به خاطرش می‌آورد. ما همانی بودیم که در کودکی نجات دادیم و بزرگ شدی. این‌ها دلداری دادن است. حضرت موسی هم قلدرد بود و هم سیاستمدار؛ در جدلی که با فرعون می‌کند، جدل راحتی نیست، در هر سوالی که حضرت موسی مطرح می‌کند فرعون در برابرش سوالی مطرح می‌کند.

در سوره مؤمن آمده است مردم مؤمن به فرعون هستند، بسیار جالب است در واقع یکی از سوره‌های نمایشی قرآن است. فرعون نقش دارد، حضرت موسی و مؤمن آل فرعون نقش دارند. نمی‌گویند مؤمن آل بنی اسرائیل، یعنی از قوم خود فرعون بود که آمد قیام کرد و در دفاع از حضرت موسی بود، که از آیات می‌فهمیم که به شهادت رسید. جالب است در این داستان فرعون با آن تفرعونی که داشت اصلاً سعی نمی‌کند با موسی صحبت کند، با قوم صحبت می‌کند. یک سالن و تالار بزرگی است که حضرت موسی وارد این کاخ شده و حالا دارد بحث می‌کند. فرعون خودش را بالاتر از آن می‌بیند که بخواهد با موسی حرف بزند لذا با قومش حرف می‌زند، حضرت موسی هم وقتی اینگونه می‌بیند باز با قوم حرف می‌زند.

نام نمرود هیچ نیامده، نمرود قلدرد بود ولی سیاست فرعون را نداشت. وقتی حضرت ابراهیم (ع) با او بحث می‌کند او اهل جدل و سیاست نیست.

گاهی اوقات قرآن کریم نام شخصیت‌ها را نمی‌آورد همین‌طوری «وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ»، درها را محکم بست، دیگر وارد جزئیات نشده است. وقتی هم می‌خواهد از زیبایی حضرت یوسف بگوید اینگونه نیست که از سر و مو و چشم وابروی او صحبت کند. در آیات جلوتر می‌بینیم که به شکل دیگری حضرت موسی را به تصویر کشیده است.

اینجا هم در نهایت ایجاز این داستان را تمام کرده است: «وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ».

تهیه شده توسط جمعی از مهارت آموزان
مرکز آموزش ریاضی با مدیریت آقای امسانی

✓ یکی دیگر از ویژگی‌های آیات ایجاز است،

یعنی اگر خداوند می‌خواست کل این داستان را بگوید مثنوی هفتاد من می‌شد. به اندازه‌ی خود قرآن فقط قصه‌ی حضرت موسی یا قصه‌ی حضرت یوسف طول می‌کشید. «وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ» این را زلیخا گفته است. جالب است هیچ کلمه‌ای به جز «هَيْتَ لَكَ» نمی‌تواند جایگزین آن شود و کلمه‌ی دیگری نیاورده که بگوید بیا. کلمه‌ی «هَيْتَ» را آورده، در زبان عربی به قول علامه طباطبائی (ره) از یک بلندی و تحکم با دیگری حرف زدن است. وقتی با تحکم می‌گوید «هَيْتَ لَكَ» یعنی هیچ راه فراری نیست و اصلاً نه گفتن معنا و مفهومی ندارد.

«قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» حضرت یوسف فرمود: معاذ الله، خدای من بهترین پاداش را به من می‌دهد. همین‌طور داستان پیش می‌رود «وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ أَلْفَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» به طرف در رفتند و پیراهن از پشت پاره شد، یک شخصیتی وسط داستان می‌بینیم، بچه‌ای هست، بعضی‌ها گفتند یک کودک است، قرآن اشاره نکرده است به این ولی در تفاسیر قرآن آمده است کودکی در آنجا به زبان درآمد

و شروع کرد به دفاع کردن: « قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ». و داستان در ادامه به ماجرای زنان مصر می‌رسد.

وقتی که همسر عزیز مصر فهمید که آن‌ها مکرری دارند، نقشه‌ای برای او کشیده‌اند و پرده‌داری می‌کنند، آن‌ها را دعوت کرد، برخی‌ها گفتند متکی و بالشتی در دستشان گذاشت برخی هم گفتند ترنجی به دستشان داد. متکی و بالشت تفاوت دارد ولی ایهام دارد؛ هردو قابل تفسیر هست. «وَ آتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا»، اولاً آنجا که گفته بود «وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ» با «غلق» فرق دارد، یعنی محکم بست و هیچ راه ورود و خروجی نبود، تمام راه‌های خروج را بسته و سد کرده بود. «سکین» یعنی کارد بسیار تیز.

«وَ قَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ» گفت بر آن‌ها خارج شو، پس معلوم است که حضرت یوسف در آن جمع حضور نداشته است. «أَكْبَرْنَهُ»: همه او را به بزرگی یاد کردند و شگفت‌زده شدند و دستشان را بردند «وَ قَطَعْنَ أَيْدِيهِنَّ». قَطَعْنَ در باب تفعیل است، یکی از ویژگی‌های باب تفعیل برای مبالغه هست یعنی خیلی دستشان را بردند، و چقدر قرآن زیبا آن‌را به تصویر کشیده است، خود یوسف یعنی چه... از جناب حافظ می‌پرسیم:

من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم که عشق از پرده‌ی عصمت برون آرد زلیخا را

خود یوسف یعنی حسن روزافزون، یعنی هر روز که می‌گذشت بر زیبایی او افزوده می‌شد. حالا ببینید خود قرآن چقدر قشنگ این رابطه را به تصویر کشانده: دستانشان را بردند، بسیار بردند، یعنی یک خراش ساده روی دستشان نیافتاد «وَ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» گفتند اصلاً این بشر نیست، او یک فرشته‌ی بسیار زیباست. در واقع یک تجاهل عارف هم در این جا هست، آن‌ها می‌دانستند که این فرشته نیست ولی می‌خواستند زیبایی حضرت یوسف را اینگونه به تصویر بکشند.

تهیه شده توسط جمعی از مهارت آموزان
مریی امور تربیتی با مدیریت آقای امسانی